

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

در بحث «ما یثبت بالامضاء من السیره» سه مطلب را گفتیم باید مورد بررسی قرار بدهیم. مسأله اول این بود که آیا در مواردی که یک سیره‌ای در خارج محقق است و امضاء او ثابت شد، آیا در همان حدودی که تحقق خارجی پیدا کرده است سیره امضائش ثابت می‌شود یا اوسع از آن؟ آن پشتوانه‌های ذهنی و فلسفه‌ای که برای آن سیره است ممکن است اوسع باشد از خود سیره خارجی، آیا فقط آن مقداری که تحقق خارجی پیدا کرد است حجیتش ثابت می‌شود یا مازاد بر آن؟

مسأله دوم این است که اگر یک امری مرتکز در ذهن عقلاء بود در زمان شارع ولی این مرتکز به سیره نیانجامیده بود که در عمل خارجی آنها تجسد پیدا کند، یا اینکه شک داریم، ارتکازی بودنش را می‌دانیم اما در خارج عملی شدنش را شک داریم، آیا در این موارد می‌توانیم بگوییم اگر شارع حرفی نزد، فرمایشی نفرمود، ردع نفرمود آن ارتکاز حجّت است یا نه؟

مسأله سوم این بود که آن سیره خارجی که می‌گوییم حجّت است در صورتی که آن سیره خاصّه باشد، همگانی نباشد، آیا حجیتش اختصاص به همان افراد خاص دارد که سیره در میان آنها بوده است یا نه این دیگر عمومیت پیدا می‌کند برای همه؟

این دیگر علی‌ضوء ادله حجیت سیره باید مورد بحث قرار بدهیم که مقتضای آن ادله چه هست؟ گفتیم که از بین این سه بحث فعلاً بحث اول و دوم را مدّ نظر قرار می‌دهیم علی‌ضوء دله سته که دیروز این ادله سته را بیان کردیم، ببینیم مقتضای آنها چیست. فلذا بحث در دو مرحله واقع می‌شود:

«المرحلة الأولى: فی إمضاء الملاك و الارتکاز المسبب للسیره»

امضاء ملاک و ارتکازی که آن ارتکاز و آن ملاک سبب برای تحقق سیره شده است، آیا این ادله امضاء سیره آن ملاک را آن سبب را هم حجّت می‌کند تا بشود اوسع یا نه؟

«إثبات الإمضاء بدلیل الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر. حاصل هذا الدلیل:» دلیل این بود که دیروز اینها را توضیح دادیم و اینها را باید سرعت بخوانیم. دلیل امر به معروف و نهی از منکر این است که اگر این کاری که مردم در عالم خارج دارند انجام می‌دهند کار حرامی است شارع باید از باب نهی از منکر، نهی از منکر کند و بفرماید، ردع کند. و اگر این کاری که دارند انجام می‌دهند ترک یک واجبی است، یا یک کاری را انجام

نمی‌دهند سیره شان بر انجام دادن یک کاری است و آن کار واجب است و اینها ترک واجب می‌کنند، شارع باید از باب امر به معروف امر بفرماید، و حیث اینکه نفرموده است پس معلوم می‌شود که آنجا واجب نیست و اینجا هم حرام نیست.

اگر دلیلمان بر امضاء این باشد این قهراً پشتوانه را نمی‌گیرد، ملاک را نمی‌گیرد، چرا؟ برای اینکه آن عمل نیست، امر به معروف و نهی از منکر برای کجا است؟ آن که عمل خلافی انجام می‌شود و یا عملی ترک می‌شود. جایی که عملی انجام نمی‌شود، در ارتکازشان است. مثلاً در زمان شارع احیاء می‌کردند به واسطه همان ابزاری که آن زمانها بوده استف حیازت می‌کردند با همین اقتراء ماء و امثال این چیزها که اندک است، در ذهنشان این بوده است که اگر ما یک وسایل بالاتری پیدا کنیم با آنها هم می‌شود احیاء کرد، حالا شارع عملاً که کسی خلاف نمی‌کرده که بخواهد نهی از منکر کند، در همان حدودی که قبول داشته است حالا آن زیادی را قبول ندارد، پس لازم نیست نهی از منکر کند، لازم نیست امر به معروف کند در آنجا چون خلافی از آنها سر نمی‌زند، در ذهنشان است، مثل اینکه کسی در ذهنش است که مثلاً فرض کن سفر با یک وسیله‌ای که به سرعت نور می‌رود اشکال ندارد، اما شارع قبول ندارد می‌گوید حرام است، لازم نیست که الان نهی کند، چون همچنین چیزی که در خارج نیست، از باب امر به معروف و نهی از منکر بخواهد بیاید نهی کند.

می‌فرماید «إثبات الإمضاء بدلیل الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر: حاصل هذا الدلیل (این است که) ان سکوت المعصوم علیه السلام عن عمل العقلاء (این) دلیل آنه لیس حراما، دلیل آنه لیس حراماً» این علی اینجا افتاده است «دلیل علی آنه لیس حراماً» این دلیل است بر اینکه آن حرام نیست و الاً اگر حرام بود «لنهی عنه» ... از آن نهی می‌فرمود. و همچنین این دلیل است که «و لا ترکاً لواجب» و دلیل بر این است که این ترک واجب هم نیست. یعنی و لیس ... البته این «ترکاً» عطف به «حراماً» است، «و لیس ترکاً لواجب (ترک واجب هم نیست) و الاً لأمر شارع به» از چه بابی هم امر می‌فرمود؟ «من باب لزوم الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر. و هذا البیان إنما یتّم بالنسبة إلى العمل الخارجی» نه نکته آن عمل خارجی «لا نکته الإرتکازیة التي ...» آن نکته ارتکازیة‌ای که اعم از این فعل خارجی است که دارد انجام می‌شود «فضلاً عمّا إذا لم یکن علی طبق الارترکاز عمل خارجاً» تا چه رسد اینجایی که طبق آن ارتکاز عملی است لازم نیست نسبت به آن مازاد امر یا نهی‌ای بکند، فکیف به آنجایی که فقط ارتکاز صرف است و اصلاً عملی نشده است، پس با این عبارت ما حال دو صورت اول و ثانی روشن شد؛ دوّم این بود که اصلاً عملی طبق آن نیست و اول این بود که عمل هست.

خب آنجایی که عمل هست، مازادش را لازم نیست نهی بکند از باب امر به معروف و نهی از منکر، آن جایی هم که اصلاً عمل طبق آن نیست و فقط ارتکاز محض است، آنجا هم به طریق اولی.

«فضلاً عمّا إذا ل یکن علی طبق الارتکاز عمل خارجاً (چرا؟) لأن أدلّة الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر ناظره الی ترک المعروف خارجاً» ادله امر به معروف و نهی از منکر ناظر است به عالم خارج و ناظر است به اتيان منکر کذلک، یعنی در عالم خارج، «لا ارتکازهما» ناظر به ارتکاز حرام و واجب نیست، ناظر به فعل خارجی است، «یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» ناظر است به کار خارجی و عمل خارجی که از ما سر می‌زند، امر می‌کند به انجام معروف در خارج، نهی می‌کند از انجام منکر در خارج نه اینکه چیزی که فقط در ذهن است و به عالم خارج ربطی ندارد. «فلا یثبت بها (به ادله امر به معروف و نهی از منکر) بضم سکوت المعصوم (مگر) جواز ما علیه العمل الخارجی» بله با این ثابت می‌شود جواز آن چیزی که عمل خارجی مردم بر آن است اما دیگر آن امر ذهنی شان هیچ چیزش ثابت نمی‌شود، نه جوازش نه ... نه چیز دیگری از راه ادله امر به معروف و نهی از منکر چیزی برای آنها ثابت نمی‌شود.

س: استاد بعضی اوقات در واقع اهل بیت امر ذهنی افراد را می‌پرسیدند، حدس می‌زدند، رد می‌کردند، مخصوصاً در بحث عقائد.

ج: چه ربطی به ادله امر به معروف و نهی از منکر دارد؟ آن یک دلیل دیگری می‌شود.

س: ...

ج: می‌خواستند ... عقائدش را بیسند، از باب امر به معروف و نهی از منکر نیست. ادله امر به معروف و نهی از منکر برای عمل خارجی است.

س: مثلاً اگر کسی عقیده داشته باشد که خدا ما را اصلاً جهنم نمی‌برد، هیچ کسی را، این بناء ذهنی یک شخصی باشد، اینجا معصوم وظیفه ندارد که این را ... کند از باب امر به معروف و نهی از منکر؟ این یک منکر عقیدتی است دیگر، خلاف واقع است.

ج: ببینید، عقیده عمل جوانحی است، آن هم عمل خارجی است، عقیده باید داشته باشیم، آنجا که فعلی است که شارع واجب کرده است یا فعلی است که شارع حرام کرده است داخل در امر به معروف و نهی از منکر است، اما ارتکاز اینکه اگر احیاء کنی فلان طور است این چه ربطی دارد؟ نه عقاید است نه چیزی است.

دلیل دوّم: «إثبات الإمضاء بدلیل وجوب دفع المنکر» یکی از مباحثی که ما دلیل دوّمی که می‌خواستیم با آن حجّیت سیره را و امضاء سیره را اثبات کنیم ادله چه بود؟ دفع المنکر بود. دفع منکر کاری به عمل خارجی ندارد، قبل از اینکه عمل در خارج محقق بشود دفع منکر می‌گوید باید جلوی منکر را بگیری. یک وقت کسی دارد معاذ الله شرب خمر می‌کند می‌گوید آقا شرب خمر نکن، در یک زمین غصبی نشسته است، می‌گوید آقا غصب نکن، خانمی است که حجابش را مراعات نکرده است می‌گوید حجابت را رعایت کن، این عمل خارجی

دارد از او سر می‌زند، منکر خارجی دارد از او سر می‌زند نهی می‌کند، یک وقت نه، بنا دارد شرب خمر کند اما هنوز شرب خمر نکرده است.

س: جلوی ادامه منکر را گرفتن را نمی‌گویند دفع؟

ج: عرفاً به اینها می‌گویند دفع، حالا اینها بحث‌هایش در فقه می‌آید ان شاء الله.

پس بنابراین دفع المنکر یعنی یک کاری هنوز انجام نشده و مرتکب نشده است جلویش را بگیرید، حالا اینجا از باب دفع منکر گفته می‌شود که اگر بناء عقلاء بر این است که به خبر ثقه اعتماد می‌کنند، شارع می‌بیند اگر جلوی این بناء را نگیرد اینها فردا می‌آیند در احکام شرعی به خبر ثقه اعتماد می‌کنند و این منکر انجام می‌شود - اگر در نظرش اینچنین باشد که منکر باشد - این باید جلویش را بگیرد و لو هنوز در شرعیات به خبر ثقه عمل نکردند اما این می‌بیند که اینها به اینجا می‌انجامد باید جلویش را بگیرد.

باز ادله دفع المنکر، این چه؟ می‌توانیم به ادله دفع منکر برای مقام استفاده کنیم؟ می‌گوییم بله، چرا؟ چون این ارتکازات بنا است بعداً به عمل بیانجامد دیگر، چون این ارتکاز به عمل می‌انجامد در آینده از باب دفع منکر باید شارع جلویش را بگیرد. پس از باب ادله امر به معروف و نهی از منکر نمی‌توانیم بگوییم باید جلویش را بگیرد چون هنوز عمل نشده است اما از باب دفع منکر چرا، دفع منکر یعنی همین دیگر، یعنی چیزی را قبل از وقوعش جلویش را بگیرد.

می‌فرمایند «بناءً علی وجوب دفع المنکر...»

س: ...

ج: بله، باید ارتکاز را ردع کند تا انجام نشود.

س: ...

ج: خب، و در ذهنش هم این بوده است که بعداً چیزی ساخته شد که هزار برابر یک بیل کار می‌کند اشکال ندارد. حالا امام اگر بخواهد از باب نهی از منکر بفرماید نه، اینکه منکری انجام نمی‌دهد الان، اما از باب اینکه این ذهنیت اینها باعث می‌شود که فردا روزی که آن ساخته شد اینها ...

س: ...

ج: بله دیگر، ارتکاز دو صورت شد؛ یکی اینکه یک ارتکاز عام داریم که یک بخشی از آن به عمل انجام می‌شود پس پشتوانه اعم از آن عمل است. دو اینکه فقط ارتکاز محض بوده و به عمل نیانجامیده یا ما شک داریم که اصلاً عملی طبق آن بوده است یا نه، ما می‌خواهیم با این ادله سته ببینیم که این ارتکازها چه آن اولی و

چه این دوّمی حجّت استای حجّت نیست. می‌گوییم از باب دفع منکر می‌توانیم بگوییم حجّت است. منتهی اینجا یک ان قلت و قلتی وجود دارد که حالا عبارت را بخوانم آن ان قلت و قلتش را عرض می‌کنم.

«بناءً علی وجوب دفع المنکر بمعنی المنع قولاً و فعلاً» منع نمودن هم به سبب قول و هم به سبب فعل «عن تحقق (آن منکر) قبل الاشتغال» به آن منکر و قبل از اشتغال به مقدمات آن منکر، بگوییم این واجب است، در فقه قائل بشویم به اینکه دفع منکر قولاً و فعلاً قبل از اشتغال به آن فعل و قبل از اشتغال به مقدماتش لازم است و واجب است، اگر این را گفتیم می‌توانیم بگوییم که این سیره‌هایی که پشتوانه ارتکاز عمل دارند یا ارتکازاتی که اصلاً به عمل نیاچامیده است حجّت است.

خب «بناءً علی وجوب دفع المنکر ... قد یقال: بأنّ المعصوم علیه السلام لو علم بطریق عادی أو غیبی» چه به طریق عادی که ملامحش روشن است، نشانه‌هایی از او هست که خواهد اینچنینی شد، اینها روشن است که مثال زدیم گاهی یک چیزی اختراعی پیش می‌آید که انسان حدس می‌زند که این عالمگیر خواهد شد. مثلاً اوّلی که موبایل آمده بود معلوم بود که این یک چیزی است که عالمگیر خواهد شد، بعضی چیزها را انسان اینطور حدس می‌زند، اگر مثلاً حدس می‌زنیم که یک ماشینی درست کرده اند که هیچ احتیاجی به بنزین و اینها ندارد و به اندازه آن کارآمدی دارد، همین که فرض کنید یک مقدار بگذارید در آب! یک سیمی از آن را بگذارید در آب، آب هم نمی‌خواهد مصرف کنید، همین که بگذارید در آب آن شارژ می‌شود و مثلاً می‌تواند هزار کیلومتر برود، اگر واقعاً یک چنین چیزی درست بشود معلوم است که عالمگیر می‌شود، همه خودشان را راحت می‌دانند و معلوم می‌شود که به زودی یک چنین چیزی عالمگیر خواهد شد.

اینها ملامحش وجود دارد، و گاهی هم به علم غیب می‌فهمد که بله این خواهد اینطور شد. می‌فرماید «لو علم بطریق عادی أو غیبی أنّه ستقوم سیرة عقلائیة علی شیء و لم یدفعهم عنها» با اینکه می‌داند سیره عقلائی طبق این ارتکاز بنا خواهد شد و مردم را از او دفع نکرد «فهو دلیل علی ارتضاءه لها» دلیل بر ارتضاء شارع است به آن سیره و الاّ اگر راضی نبود «لمنع عن وقوعها (آن سیره)»

خب این بیان این است که ما چطور به وجوب دفع منکر اثبات حجّت سیره را بکنیم. این اگر دلیل ما شد ارتکاز را اثبات می‌کند دیگر، چون این ارتکاز بعداً به عمل می‌انجامد دیگر، حالا یا به علم عادی حضرت می‌فهمد که به عمل می‌انجامد و یا به علم غیبی می‌داند. پس حضرت صادق سلام الله علیه می‌دانسته که یک روزی احیاء اراضی با تراکتور خواهد شد، این ارتکاز که در ذهن مردم بوده است که این بیل و شخم زدن با گاو اینها که موضوعیت در نظر آنها نداشته است، حالا وسائل آن موقع اینها در اختیارشان بود، یا با یک سطلی و با یک ظرفی آب را از دریا بردارید، در ذهنشان کجا بوده است که پمپ بگذارند در دریا اینطور بتوانند حیات

کنند؟ اما در ارتکازشان این بوده است که اگر باشد همین است دیگر، به نظر آنها که فرقی نمی‌کند. حالا امام صادق سلام الله علیه این را ردع نفرموده است، فرموده است «من حاز ملک» نفرموده است «من حاز بهذه الطرق المتعارفه فی زماننا» گفته است «من حاز ملک» پس معلوم می‌شود که آن ارتکازها را چه کرده است؟... «و هذا الدلیل یجری فی نکات السیرة الارتکازیة» این دلیل وجوب دفع منکر جاری می‌شود در نکات و پشتوانه‌های سیره ارتکازی عقلانی، بلکه جاری می‌شود در خود ارتکازیاتی که به سیره هم تبدیل نشده است و به عمل خارجی هم تبدیل نشده است. «بل الارتکازات التي لم تجر علیها سیرة فی عصر المعصوم علیه السلام (البته) اذا كانت مؤدیة الى مخالفة الشرع فی المستقبل.» البته اگر آن ارتکازات منجر شونده به مخالفت با شرع در آینده، اگر منجر می‌شود به مخالفت شرع در آینده شارع باید از آن ردع کند، اگر ردع نکرد معلوم می‌شود که نه.

س: لازمه این است که ما هیچ منکر و واجب مستحدثی نداشته باشیم و هر چه باشد قبلاً عموماً یا خصوصاً گفته بشود. لازمه این دفع منکر این است دیگر، منکر مستحدث نباید داشته باشیم.

ج: چرا؟

س: چون واجب است که دفع کنند دیگر.

ج: آخر اینها برای سیره و ارتکاز است، یک جایی یک منکری درست می‌شود که در ارتکاز عقلاء هم نیست.

س: شما مستند می‌کنید به وجوب دفع منکر، می‌گویید واجب است که شارع منکراتی هم که بعداً هم محقق می‌شود دفع، پس این باید نسبت به همه منکراتی ... تطبیق بدهید پس منکر مستحدثی ما نباید داشت باشیم.

ج: اگر گفتیم دفع منکر لازم است، شما قبول ندارید وجوب دفع منکر را؟ خیلی خب این بنا بر این است که کسی در فقه بگوید که دفع منکر بر شارع واجب است، اگر کسی این را مبنا قرار داد این نتیجه را می‌گیرد، اما این صحّت ادله سنّه را ما الان بحث نمی‌کنیم اما به عنوان اصل موضوعی، بحث‌هایش قبلاً گذشته است.

پس یک دلیل پیدا کردیم، منتهی اینجا این مسأله است که اینجا دارد می‌گوید که «لو علم بطریق عادی أو غیبی أنّه ستقوم سیرة عقلانیة» این ان قلتش برای اینجا است که اگر به طرق غیبیه هم می‌داند وظیفه دارد شارع یا نه به طرق عادی فقط وظیفه دارد؟ این محلّ کلام است.

س: ...

ج: نه، درست است. آن مقدار لسان درست است اما نسبت به مازاد سکوت کرده است دیگر. مثلاً شما اگر بگویید «من أحياء أرضاً ميتة فهي له» یا «من هذا الملكة» این انصراف دارد به همان که آن زمانها بوده است. می‌گوییم بله اما نافی دیگر که نیست پس نسبت به بقیه سکوت می‌شود.

س: سیره ارتکازیه یعنی سیره‌ای که منشأ ارتکازات عقلائی بوده است، یک وقتی منشأ سیره می‌شود و ادار کردن سلطات (سلطه‌ها) در ارتکاز عقلاء یک چیزی نیست بلکه سلطه‌ها باعث می‌شوند که یک رسمی و یک عادت و مطلبی رائج بشود، این سیره غیر ارتکازی است. اما یک وقتی است که منشأ سیره امور عقلائیه شده است. آنهایی که منشأ ارتکازات عقلائی باشد به آنها می‌گوییم سیره ارتکازی.

س: ...

ج: چرا ارتکاز که هست.

س: پس تبدیل به سیره شد دیگر.

ج: به خدمت شما عرض شود که ارتکاز وقتی تبدیل به سیره می‌شود معنایش این نیست که آن ارتکاز از بین می‌رود و می‌شود سیره، آن ارتکاز وجود دارد و آن سیره را تولید می‌کند. آن ارتکاز هم همراهش وجود دارد همینطور. مثلاً مهربانی مادر باعث می‌شود که مادرها از فرزندانشان نگاهداری می‌کنند، نه اینکه چون دأبشان این شده است که نگاهداری می‌کنند دیگر مهربانی آنها که پشتوانه این است دیگر از بین رفته است، آن مهربانی در دلشان وجود دارد، بر اثر آن مهربانی این سیره را دارند که از فرزندانشان نگاهداری می‌کنند.

س: ...

ج: می‌گوییم مبنا درست نیست و ارتکاز به معنای عقیده نیست.

س: ... چه عقیده و چه ارتکازی کیف نفسانی هستند و تحققشان به همان وجود نفسانی شان است.

ج: نه، عقیده کیف نفسانی نیست، فعل نفسانی است. فعل است، عقد القلب است، فعل جوانحی است.

سوّم: «اثبات الإمضاء بدلیل وجود ارشاد الجاهل» یکی از چیزهایی که ما داریم که در فقه محلّ صحبت

است این است که ارشاد جاهل لازم است یا نه؟ آدم‌هایی که جاهل هستند لازم است که ما ارشادشان کنیم؟ این تبلیغ یک اساس بر همین است که نمی‌دانیم، واجب است برویم احکام دینی را یادشان بدهیم؟ اگر قائل شدیم که ارشاد جاهل واجب است بر شارع هم ارشاد جاهل واجب است، اینجا گفته می‌شود اگر این عقلاء یک سیره‌ای دارند که شارع این سیره را قبول ندارد، مثلاً آنها یک کاری را انجام می‌دهند که شارع این کار را حرام کرده است و مردم اطلاع ندارند، از باب ارشاد جاهل باید به این مردم بگویید که این حرام است و نکنید این کار را، اگر نگفت معلوم می‌شود که حرام نیست. یا مردم یک کاری را ترک می‌کنند، اگر شارع آن کار را واجب می‌داند

و مردم توجّه به این ندارند باید به مردم بگوید که این واجب است، اگر نگفت معلوم می‌شود که این واجب نیست و همان کاری که مردم می‌کنند اشکالی ندارد درست است. مردم دارند ترک می‌کنند دیگر، این ترک کردن اشکالی ندارد، آنجا دارند انجام می‌دهند معلوم می‌شود که این انجام دادن اشکالی ندارد و حرام نیست.

پس از راه وجوب ارشاد جاهل بگوئیم امضاء سیره را ما متوجّه می‌شویم. اگر مدرکمان برای امضاء سیره این باشد آیا با این آن ارتکاز هم حجت می‌شود؟ آن ارتکازی که اعم است از آن عمل خارجی شان، یا آن ارتکاز محضی که به عمل خارجی اصلاً مبدّل نشده است و در خارج ... نیامده است.

اینجا می‌فرمایند که بله، چرا؟ برای اینکه ارشاد جاهل را گفتیم واجب است دیگر، لازم است، فرض این است که این ارتکاز اگر شارع حرفی نزد فردا که نیست در بین مردم، الان می‌داند که طبق این ارتکاز فردا یک کاری را می‌کنند که حرام است، یا یک کاری را نمی‌کنند که آن کار واجب است. از باب ارشاد جاهل‌ها باید تبیین کند و بفرماید، اگر نگفت معلوم می‌شود که اشکالی ندارد.

س: ...

ج: بله، ارشاد آنها هم لازم است، حالا و بعدی‌ها ندارد، خودش هم می‌داند که فردا نیست و یا قدرت ندارد.

می‌فرماید «یمكن أن يقال بأنّ سكوت المعصوم عليه السلام عن السّيره يقتضى (امضاء آن سیره) امضاءه لها» امضاءه مصدر اضافه به فاعلش شده است. اقتضا می‌کند آن سکوت امضاء نمودن شارع آن سیره را. به چه وجه؟ «بملاك أنه (به ملاک اینکه شارع) مکلفٌ بإرشاد النَّاسِ» این چون گفته است مکلفٌ معلوم می‌شود که مقصود اینجا معصومین علیهم السلام است نه خدای متعال، چون خدا که مکلف نیست. «بملاك أن الشّارع مکلفٌ بإرشاد النَّاسِ و مکلفٌ بتعليم النَّاسِ أحكام الشّريعة» که احکام شریعت را به مردم یاد بدهد. که این یک مسأله بالاتر است. شما ممکن است بگوئید ارشاد جاهل لازم نیست اما بر معصومین علیهم السلام تبیین شریعت لازم است، ممکن است ما بگوئیم ارشاد جاهل بر ما لازم نیست، اما خدای متعال که دین آورده است یک کسانی را قرار داده است که آنها مبیین شریعت باشند، پس بر آنها ممکن است واجب باشد که تبیین شریعت بکنند.

«و هذا الوجه يقتضى امضاء النّكات العقلاییة الإرتکازیة للسّیره» این وجه مثل وجه قبلی اقتضاء می‌کند امضاء آن ارتکازات را. «یقتضى امضاء النّكات العقلاییة الإرتکازیة (برای سیره)» بلکه بالاتر، آنجایی هم که ارتکاز محض است و به سیره هم اصلاً تبدیل نشده است آنجا را هم اقتضاء می‌کند. «بل امضاء الارتکازات المجرّدة عن العمل الخارجی (در عصر شارع)» امضاء ارتکازاتی که مجرد هستند و جدا هستند از عمل خارجی



در عصر شارع. چرا اقتضاء می‌کند این مطلب را؟ «لأنّه ليس مكلف بتعليم خصوص المعاصرين له و إرشادهم (ارشاد خصوص معاصرين)» وظیفه اش این نیست که فقط معاصرين خودش را ارشاد کند و تعلیم کند، این دین جهانی است، خالد است، برای همیشه است دیگر بنا شده است این دین بیاید تا قیامت پس بنابراین همه را باید ارشاد کند، همه را باید تعلیم بدهد. «لأنّه ليس مكلف بتعليم خصوص المعاصرين» یا ارشاد خصوص معاصرين تا گفته شود «بأنّه يكفي إرشاد (همان معاصرين) في حدود ما يؤدّي عملهم خارجاً من النكّات و الارتكازات لا أكثر» تا اینکه گفته بشود کفایت می‌کند ارشاد معاصرين را در همان حدودی که مؤدّی می‌شود به عملشان خارجاً از نکات و ارتکازات. این نکات و ارتکازات بیان آن «مای» ما یؤدی را می‌کند یعنی در خصوص آن نکات و ارتکازاتی که مؤدی به عمل آنها می‌شود در خارج نه بیشتر از آن. فرض این است که آن مازاد که در عمل آنها که به عمل نمی‌انجامیده که، برای بعدی‌ها است، شارع هم وظیفه ندارد که بعدی‌ها را هدایت کند، همین زمان خودشان اینها را باید هدایت کند ارشاد کند، اینها هم که غیر از این مقداری که عمل می‌کردند نبوده است، نه، اینطور نیست تا این حرف زده بشود، «بل هو مكلفٌ بتبليغ الدّين و إيصال الدّين إلى الأجيال المتأخّرة عن عصره أيضاً و هذا المقام يقتضى تصحيح الإرتكازات المؤدّية الى العمل في تلك الأجيال و العصور» این مکلف بودنش به تبلیغ دین برای آینده‌ها هم اقتضاء می‌کند تصحیح نمودن شارع ارتکازاتی را که منجر می‌شود به عمل در آن اجیال و عصور آتیه «فسكوتة كاشفٌ عن امضاء» اگر حرف نزد معلوم می‌شود که آنها عیب ندارد، آنها درست است. اگر هیچ کجا نفرموده است که مثلاً مالکیت معنوی درست نیست با اینکه در ارتکاز عقلاء هم بوده است که نتیجه عمل هر کسی برای خودش است، -اگر فرض کنیم چنین چیزی باشد- که نتیجه عمل هر کسی مملوک خود آن کس است و اگر کسی بخواهد از آن استفاده کند باید با اجازه اش باشد، این در ارتکازات عقلائیّه، این نتیجه عمل این آدم است، این اختراع نتیجه عمل این آدم است پس این آدم مالک این عمل است، وقتی مالک آن عمل شد پس دیگران باید از او اجازه بگیرند، شارع این را ردع نکرده است، هیچ دلیل یا روایتی نداریم که این را ردع کرده باشد بلکه ممکن است کسی وفاق این بگوید که «لا يجوز لأحدٍ أن يتسرّر فيما ... الأبطيئة نفسٍ منه» بعضی گفته اند که شامل همین‌ها می‌شود.

حالا از این هم صرف نظر کنیم، ردع که نداریم حالا، این را بگوییم امضاء کرده است، این را نگوییم ...

حالا دلیل امضاء نداریم، ردع هم که نداریم.

س: ...

ج: بله چون اجیال آتیه را هم باید هدایت کند.

این هم یک حرفی است که زده است، اینها حرف‌های مهمی است، اینها برای مسائل فقه معاصر و مسائل مستحدثه و ... اینها زیربناهایشان است که این کمبودی است که در کتب درسی اصولی ما فعلاً دیده شده است و اینها برای همین نوشته شده است که اینها یک مبانی است که این مسائل را ما بدون توجه به این مبانی اصولی اش ما نمی‌توانیم بحث کنیم، باید اینها را بحث کنیم ببینیم که حق در مقام چیست، البته باید به دنبال حق باشیم نه اینکه بخواهیم یک چیزی را اثبات کنیم یک اصولی برایش بسازیم که اثبات بکنیم، نه، باید پیش فرض نداشته باشیم، پیش فرض ما فقط حق است. اگر ادله‌ای داشت خیلی خوب، اما اگر نداشت نداشت، نه اینکه یک چیزی را فرض بگیریم و اصولی برای آن درست کنیم که بخواهد آن را اثبات کند. این نه.

س: ...

ج: با اجازه شما به ظهور حال هنوز نرسیدیم، الان ارشاد جاهل است، به آن هم می‌رسیم. آن هم یک دلیل دیگری است.

س: ...

ج: نه، سکوت از باب ارشاد جاهل، یعنی شارع معصوم است، خلاف نمی‌کند اگر ارشاد جاهل برایش واجب بود از این راه داریم می‌گوییم.

س: ...

ج: می‌گوییم ارشاد جاهل کجا برایش واجب است؟ فقط ارشاد معاصرینش برای واجب است؟

س: به طرق عرفیه مثلاً برایش واجب است. به طرق رائجه ...

ج: ما بیشتر از این هم نمی‌گوییم دیگر، بله حالا باید ردع کند، اگر ردع کرده بود آن وقت شما باید اثبات کنید که آیا ردع کرده است یا نکرده است، اگر ردع کرده باشد طرق اثبات ردع و عدم ردع را آن وقت باید به کار بگیرید. پس خودش درست است یعنی اگر کسی این را قبول کرد می‌گوییم اگر ردع نکرد معلوم می‌شود که قبول دارد، همینطور که برای اجیال آتیه اگر ردع نکرد. حالا از کجا بفهمیم که ردع نکرده است؟

س: استاد یعنی آن سکوت دلیل می‌شود بر اینکه ...

ج: به ضمیمه سکوت. ادله وجوب گفت دیگر «و هذا المقام ...»

س: ...

ج: بضمیمه، بله. یعنی دلیل وجوب ارشاد جاهل و تعلیم شریعت به مردم به ضمیمه سکوتش که از آن طرف بر او واجب است و از این طرف سکوت کرده است. سکوت اگر واقعاً اینجا وجوبی از بین می‌رود یا حرامی مرتکب می‌شود این لازم می‌آید که شارع تخلف از وظیفه اش کرده باشد و شارع معصوم است و تخلف نمی‌کند.

پس معلوم می‌شود که اینجا وجوبی از بین نمی‌رفته یا حرامی انجام نمی‌شده، پس این سیره اشکالی ندارد، پس این سیره درست است.

س: ...

ج: اینها را دیگر در آنجا باید شما بحث کنید که ارشاد جاهل تا چه حد واجب است. اما فرض این است که این دین خالد است و این دین برای همه است و ما نمی‌دانیم که عصر غیبت چقدر خواهد شد، مثلاً شاید ده هزار سال معاذ الله عصر غیبت باشد، این ده هزار سال مردم احکام دین را نباید یاد بگیرند؟ نباید یاد بگیرند دین چیست؟

س: شاید یک تخفیفاتی دادند و یک ملاحظاتی داشته باشند.

ج: اینها اشکالات محلّ چیز است که تراحم ممکن است باشد و ... اینها را مفروض داریم می‌گوییم که اگر کسی معتمدش این شد دیگر آنها را به عنوان اصل موضوعی پذیرفته ایم دیگر.

دلیل بعدی: «إثبات الإمضاء ببرهان استحالة نقض الغرض» یکی از دلیل‌هایی که با او اثبات امضاء می‌شد برهان نقض غرض بود. تقریرش چه بود؟ تقریرش این بود که اگر سیره عقلاء بر انجام یک کاری است در زمان معصوم، این کار را شارع حرام می‌داند، یعنی گفته است لا تفعل، از این لا تفعل غرض دارد یا ندارد؟ غرض دارد. می‌داند مردم در اثر این روبه و عادت و چیزی که دارند اصلاً توجه پیدا نمی‌کنند، آن به نفس اینکه این بگوید لا تفعل که به غرضش نمی‌رسد، اگر نیاید بگوید این کارتان غلط است، نقض آن غرضش می‌شود و عاقل نقض غرض خودش را نمی‌کند. پس اگر در مقابل این سیره سکوت کرد معلوم می‌شود که آن کار آنها حرام نیست. یا اگر مردم یک چیزی را ترک می‌کنند معلوم می‌شود که شارع آنجا إفعال ندارد، اگر افعال داشت شارع نباید سکوت کند و الا سکوتش نقض غرضش می‌شود از آن افعال. این دلیل.

خب اگر دلیل‌مان این باشد ارتکازات حجّت می‌شود یا نمی‌شود؟ چه در مورد اوّل که یک مقداری از آن به عمل انجام می‌دهد و چه در مورد دوّم که ارتکاز محض است. می‌گوییم بله، چون برهان نقض غرض که اختصاص به معاصر و غیر معاصر ندارد، این تکلیف فرض این است که برای آیندگان هم هست، پس بنابراین برای آیندگان نقض غرض لازم می‌آید باید جلوی آن را بگیرد تا نقض غرض نشود. پس اگر مستند ما برای امضاء برهان نقض غرض باشد با او این ارتکازها هم اثبات می‌شود.

«اثبات الامضاء ببرهان استحالة نقض الغرض قد يقال بأنّ عدم ردع الشارع يدلّ علی ... السیره دلالة عقلیه»

این می‌گوید دلالت، دلالت عقلی است که هیچ عاقلی نقض غرض نمی‌کند، قبیح است نقض غرض. «نظراً إلی أنّ للشارع فی کلّ حکمٍ من أحكامه غرضاً واقعياً» این عدم ردع شارع دلالت می‌کند بر امضاء، چرا؟ «نظراً» این

علّت است برای این دلالت، نظراً به اینکه برای شارع هر حکمی از احکامش یک غرض واقعی وجود دارد چون افعال عقلاء معلّل به اغراض و علل است «فلو قامت سيرة العقلاء على ما هو مانعٌ أن حصوله» اگر سیره عقلاء قائم شد بر چیزی که آن چیز مانع است از حصول غرض شارع «فعلى الشارع أن يردع عنها» شارع باید از او ردع کند «فإلّا يلزم نقض غرضه فهو مستحيل» نقض غرض از شارع مستحيل است، امر قبیح مستحيل است از شارع سر بزنند.

«و هذا البيان يمكن تعميمه إلى الارتكازات العقلائية» حتّى آن ارتكازات عقلائی که «لم يودّ إلى العمل فى العصر المعصوم» البته در چه صورتی؟ «إذا كانت (آن ارتكازات عقلائیة) مانعة أن أغراض الشارع (در عصور متأخره) لأنّ سكوت الشارع عنها نقضٌ لأغراضه بالنسبة إلى تلك العصور» چون سكوت شارع نقض است برای اغراضش بالنسبه به آن عصور متأخره. و فرقی نیست عقلاً در استحاله نقض غرض بین غرض فعلی حالى و غرض استقبالی که متأخر است. فرقی نمی‌کند که الان نقض غرضش دارد می‌شود یا بعداً استقبالاً در متأخر نقض غرضش می‌شود، استحاله فرقی ندارد. بنابراین «فیثبت بذلك امضاء مطلق الارتكازات العقلائية حتّى ما لم يتحقق له مصداقٌ فى عصر المعصومين عليهم السلام» این هم تا اینجا.

س: استاد شرط این را ندارد که باید غرض مولی هم فعلیت این باشد که این ...

ج: هر چه گفته ایم دیگر، آن غرضی که آنجا گفتیم. اینکه چه غرضی باید باشد آنجا گفتیم، اینها اصل موضوعی است، هر غرضی آنجا گفتیم دیگر فرقی نمی‌کند.

«اثبات الإمضاء بدليل لا ضرر» دلیل لا ضرر هم اگر گفتیم، دیروز دلیل لا ضرر را هم توضیح دادیم دیگر، اگر به دلیل لا ضرر هم گفتیم که در یک موارد خاصّی گفتیم اثبات امضاء می‌شود، آن هم دیگر «لا ضرر لا فرق بين المعاصر و المتأخر» هر دو را اثبات می‌کند.

«يُمكن تقريب ذلك» یعنی امضاء به دلیل لا ضرر را ممکن است اینطور تقریب بکنیم، بگوییم که: «بأنّ دليل لا ضرر ليس ناظرًا إلى خصوص ما يوجد و يتجسّد من أفراد الضّرر خارجاً بل يعمّ كلّ ما هو ضررٌ فى ارتكاز العرف فإن لم يتحقق خارجاً، فإن ارتكز فى أذهانهم أنّ الحيازة سببٌ للملكية و أن منع المالك من ترتيب آثارها ضرر عليه بنحو المطلق و بلا فرق بينا ... خارجاً فى العصر القديم كالإحتطاب و بين غيره من المصاديق فمقتضى عموم لا ضرر امضاء ذلك الإرتكاز بأرضه الواسع الشّامل للمصاديق الجديدة منه» شارع گفته است چه؟ گفت است لا ضرر.

اگر بگوییم که این لا ضرر عمومیت دارد، نگفته است ضررهایی که الان در خارج در زمان من وجود دارد که، ضرر است، چه ضررهایی که الان در زمان من وجود دارد و چه ضررهایی که بعداً می‌شود در اسلام چیزی

که منشأ ضرر باشد، حکمی که منشأ ضرر باشد و از او ضرر تولید بشود به مردم وجود ندارد، نه ضررهایی که الان در زمان من ممکن است از او تولید بشود نه در آینده. لاضرر این را می‌گوید دیگر. حالا که این را گفت، اگر یک چیزی در آینده موجب ضرر بود، مثلاً الان شارع بفرماید که جایز است مونتاز کردن اختراع یک نفر بدون اذن او، این را شارع بفرماید، آیا این موجب ضرر می‌شود عرفاً یا نمی‌شود؟ موجب ضرر می‌شود، پس شارع می‌گوید من این ضرر را جعل نکردم، این جوازی که ینشأ منه الضرر من جعل نکردم. وقتی که این جواز را جعل نکرد این ضرر را چرا عرف می‌گوید که این ضرر است؟ همینطور گنره و گزاف الکی می‌گوید که این ضرر است؟ ضرر یعنی چه؟ یعنی نقص به چیزی وارد بشود، مالی، حرزی، اعضاء و جوارحی و چیزی از بین برود و الا همینطور که ضرر محقق نمی‌شود، ضرر یعنی نقص در مال، یا ... یا ... یکی از اعضای بدنش را از بین ببرد ضرر است، آبرویش از بین برود ضرر است، یکی از اموالش از بین برود ضرر است. هیچ کدام از اینها نشود ضرر است؟! چه ضرری؟ پس حالا که عرف می‌گوید که این ضرر است پس مسبقاً یک چیزی را می‌گوید، می‌گوید این برای آن است، حق آن است، این فکر، این اندیشه، این ابتکار برای او است، شارع هم پس بنابراین حالا که شارع می‌گوید من اجازه نمی‌دهم مونتاز کنید پس یعنی به دلالت التزام آن حق را قبول دارند پس ثبت ولایة علی ابن ابی طالب علیه السلام که حق معنوی درست است و ثابت می‌شود با این بیان.

خب، حالا این چه فرقی می‌کند که برای زمان باشد یا برای آینده باشد؟

س: ...

ج: ضرر آنچه که معنای ضرر است اینها قضایای حقیقه است.

س: ...

ج: آن را که بحث کردیم، لا ضرر را که بحثش را کردیم و بنا بر این است که این لا ضرر اطلاق دارد، چه آن ضررها را می‌گیرد و چه ضررهای مستحدث همه را می‌گیرد، هر چه ضرر است می‌گیرد. اینجا اتفاقاً تناسب حکم و موضوع هم اقتضاء می‌کند که شارع فقط ضررهای عصر خود را گفته است که من حکم ضرری جعل نکردم؟ «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» فقط برای ضررهای آنجا است یا فی الاسلام؟ اسلامی که جاودانی است یعنی ضرر در دین اسلام جاودانی نیست، نه اینکه فقط ضررهای زمان صدور این روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست، تناسب حکم و موضوع هم اقتضاء می‌کند علاوه بر اینکه حالا اطلاق دارد دیگر، قیدی که اینجا ندارد. این مطلب درست است پس در لا ضرر ... اصل موضوعی است دیگر، آنجا بحثش را کردیم که این اطلاق دارد یا اطلاق ندارد، گفتند که تقسیم کردند ضررها را آنجا و گفتند که این ضرر شامل اینها هم می‌شود، بنابراین بود این استدلال. حالا اگر شامل شد دیگر فرقی نمی‌کند دیگر.

«یُمكن تقریب الذلک» یعنی امضاء سیره به دلیل لاضرر، لاضرر را ممکن است تقریر کنیم به اینکه دلیل لاضرر ناظر نیست به خصوص آنچه که یافت می‌شود و متجسّد و متجسّم می‌شود از افراد ضرر در عالم خارج، فقط آن ضرر را که الان در خارج است. «بل یعمّ کلّما هو ضررٌ فی ارتکاز العرف» اگرچه تحقق خارجی در آن زمان نداشته باشد «فإن ارتکز» در اذهان عقلاء اینکه حیازت سبب برای ملکیت است و اینکه منع مالک از ترتیب آثار ملکیت ضرر بر او است و لو اینکه آمده باشد با تراکتور مثلاً احیاء کرده باشد و حیازت کرده باشد، حالا حیازت که با تراکتور غلط است، احیاء کرده باشد. یا با پمپ آمده است آب از دجله و دریا کشیده است که این حیازت است.

می‌فرمایند که «و أنّ منع المالك» از ترتیب آثار آن حیازت ضرر بر آن مالک است به نحو مطلق و بدون فرق بین «ما تعورف خارجاً فی العصر القديم» آنچه که مورد تعارف و رواج قرار گرفته است در عصر گذشته مثل احتطاب و حطب و هیزم جمع کردن و بین آنچه که «... فی العصر القديم من المصادیق» مصادیق دیگری که تعارف پیدا نکرده است «فمقتضى عموم لاضرر امضاء ذلک الإرتکاز بأرضه الوسیع» آن ارتکاز به دامنه وسیعی که دارد باید بگوییم که شارع آن را چکار کرده است؟ «الشّامل للمصادیق الجدیة منه» هر چه که موجب ضرر می‌شود بأرضه العریض و لو حقّ معنوی باشد و لو چیز دیگری باشد همه را شامل می‌شود. «و بهذا البیان یمکن إثبات امضاء الارتکاز العقلائی الذی لم یتحقق مصداقه» در عصر تشریح مثل همین حقّ معنوی که در این قرن ما دیگر این خیلی رایج شده است و اینها و قبلاً شاید نبوده است.

خب، آخرین چیز هم که به خدمت شما عرض شود ظهور وجدانی است که دیگر بنزین تمام شد و برای فردا ان شاء الله.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.